

نمی‌آورند، و این کنایه از کسانی است که از حکم پیامبر درباره‌ی علیؑ انحراف حاصل کردند.

«إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى» ما تورات را فرو فرستادیم تا به وسیله‌ی آن به حق هدایت شوند.

«وَنُورٌ» و آن نوری است که به وسیله‌ی آن مبهمات کشف می‌شود، این موضوع، علت آوردن بیان عدم ایمان آنهاست و کنایه از کسانی است که از قرآن اعراض کرده‌اند که در آن بیان حق و کشف آن از ولایت علیؑ است.

«يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا» پیامبرانی که تسلیم فرمان بودند به آن حکم کردند، این عبارت صفت بیان حال آنها و کنایه از کسی است که به حکمیت قرآن راضی نشده و تسلیم و مطیع خدا نگشته است.

«لِلَّذِينَ هَادُوا» و برای یهودیان نیز حکم می‌کنند، تورات نیز بر همین مبنا حکم می‌کند «وَالرَّبِّبِيُّونَ» و کسانی که حق را طلب کردند به سبب ریاضت‌ها و مجاهدت‌ها نیز همین حکم را دارند.

«وَالْأَحْبَارُ» و کسانی که حق را به سبب علم و طریق بحث طلب کردند نیز اینگونه‌اند.

«بِمَا أَسْتُحْفَظُوا» «استحفظه» یعنی از او حفظ و نگهداری چیزی را طلب کرد، یا اینکه او را نگهبان چیزی قرار داد. و لفظ «ما» موصوله یا مصدریه است در آن اشاره به این است که آنان حافظ و نگهبان کتاب خدا از تغییر بودند، یا اینکه آن را در سینه‌هایشان حفظ می‌کنند.

«مِنْ كِتَابِ اللَّهِ» کتاب تدوینی یا احکام نبوت.

«وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ» شهادت می‌دهند به ضرر کسانی که کتاب

خدا را تغییر دهد. از ائمه علیهم السلام در بیان کنایه بودن این آیه آمده است: این آیه در باره ی ما نازل شده است و «ربانیون» ائمه هستند نه انبیا که آنها مردم را با علمشان تربیت می کنند، و «احبار» عبارت از علما هستند. یعنی این که مقصود کنایه از امت محمد صلی الله علیه و آله و نازل شده قرآن است، و اینکه حاکم به قرآن ائمه علیهم السلام و مشایخ آنان هستند که به آنها اجازه ی حکم به قرآن را داده اند.

«فَلَا تَخْشَوْا النَّاسَ» در حکومت هایتان از مردم نترسید و از احکامی که مقرر کردیم اعراض نکنید، و خطاب به محمد صلی الله علیه و آله است و چون مقصود کنایه از امت محمد صلی الله علیه و آله است در خطاب امت را با محمد صلی الله علیه و آله جمع کرد. «وَأَخْشَوْنِ» از من بترسید که من سزاوارتر به آن هستم.

«وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي» آیات مرا مفروشید یعنی آیات تدوینی را با تغییر و تبدیل مفروشید، و نه آیات تکوینی را با نبی صلی الله علیه و آله و قول نبی صلی الله علیه و آله و ائمه ی هدای باشند.

«ثَمَّنَا قَلِيلًا» به بهای اندک، از اعراض دنیوی و اغراض آن (نفروشید) در اوّل سوره ی بقره در نظیر این آیه تفصیل کامل فروختن آیات خدا به بهای اندک و ناچیز گفته شد.

«وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» و هر که به آنچه که خدا نازل کرده است، حکم نکند، کافر است بدان که سه آیه ای که در اینجا ذکر شد، به این صورت است که کفر و ظلم و فسق مترتب بر عدم حکم به آنچه که خدا آنرا نازل فرموده شده است، و از این معنی لازم می آید که هر فردی از افراد انسان حاکم بما انزل الله باشید تا اینکه داخل تحت این آیه ها و مشمول آنها نباشد، در حالی که بیشتر مردم اصولاً حکم خدا را نمی دانند، و

چنین نیست که هر کس حکم خدا را بداند اجازه‌ی حکم در بین مردم به او داده می‌شود، و از همین جا است که آیه را تفسیر کردند به کسی که به غیر آنچه که خدا نازل فرموده یا به این است که اصلاً حکمی نکند و یا به غیر آنچه خدا نازل کرده است، حکم نماید.

و تحقیق در این مقام این است که گفته شود که آنچه را که خداوند نازل کرده است مختصّ به احکام تدوینی نیست بلکه اعمّ از تدوینی است که انبیا آن را به صورت نوشته در صحیفه‌ها و الواح آورده‌اند، و همچنین اعمّ از تکوینی در عالم کبیر از نبوت‌ها و احکام آن است که از مقام روح به دلهای انبیا، و از آنجا به سینه‌هایشان، و از آنجا به سوی خلق نازل شده است، از قبیل سیاست‌ها و عبادت‌های قالبی.

و همچنین اعمّ است از احکام تکوینی در عالم صغیر و احکام عقلی که از مقام عقل در اوایل بلوغ نازل شده تا به سینه‌های خلق رسیده است.

پس هر انسانی يك زاجر و مانع الهی دارد و يك شیطان که او را فریب بدهد، و هر انسانی حتماً دارای حکومت است، و این حکومت یا در وجود خود و در عالم صغیرش است، زیرا انسان بالاخره خالی از حرکت و سکون نمی‌تواند باشد ولو در خوردن و آشامیدن و سایر ضروریات باشد، و اگر صاحب عیال و خانه باشد پس در اهل خانه‌اش نیز چنین است، و اگر دارای خدم و حشم و اموال باشد در آنها نیز چنین می‌باشد.

و باید حرکت و سکون اختیاری انسان دارای محرّک و انگیزه‌ای باشد، پس اگر داعی و باعث الهی باشد پس او در حرکت و سکونش حکم‌کننده است که به آنچه خدا نازل فرموده است. و از حکمی که عقل بر سینه‌اش می‌کند،

پیروی نموده است. و اگر انگیزه و موجب آن شیطانی باشد، به غیر آنچه خدا نازل فرموده است، حکم می‌نماید.

و این حکومت‌کننده‌ی بین مردم اگر انگیزه‌ی حکومتش الهی باشد حکم بما انزل الله است و اگر شیطانی باشد حکم به غیر ما انزل الله است و حکم به ما انزل الله نکرده است و اگر صورت حکم حکمی باشد که خدا آن را نازل فرموده است ولی در هنگام حکم از طرف خدا اجازه نداشته نه بدون واسطه مانند انبیاء علیهم‌السلام و نه با واسطه مانند اوصیای آنان، اگر چه حکمش به صورت ما انزل الله، در تدوین یا در نبوت‌ها باشد، حکم چنین کسی غیر ما انزل الله و حکم طاغوت است.

و آنچه که در اخبار وارد شده است که این مجلس جایی است که در آنجانی نشینند مگر نبی یا وصی یا شقی دلالت بر همین مطلب می‌کند، زیرا کسی که بدون وصایت در آنجا بنشیند، جلوس و حکمش نمی‌تواند «بما انزل الله» باشد بلکه «بغیر ما انزل الله» و به حکم شیطان است. و لذا شفاعت را که با حکومت توأم است در آیات متعدّد معلق بر اذن کرده است.

و از آنچه که ذکر شد روشن گشت که عدم حکم «بما انزل الله» لازم و مساوی حکم «بغیر ما انزل الله» است نه اینکه اعم از آن باشد زیرا انسان هیچ وقت خالی از یک نوع حکومت نمی‌تواند باشد، و کسی که خالی از حکومت نباشد اگر حکم «بما انزل الله» نکند قهراً حکم به «غیر ما انزل الله» کرده است و این به جهت تلازمی است که بین آن دو وجود دارد.

پس آنچه که درباره‌ی تفسیر آیه در اخبار به حکم به غیر ما انزل الله وارد شده، صحیح است.

از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت شده که حکم دو حکم است، حکم خدا و حکم جاهلیت و هر کس در حکم خدا خطا کند به حکم جاهلیت حکم خواهد کرد.^۱

و آن دلیل بر همان چیزی است که ما گفتیم.

«وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا» در تورات این نوع حکم را نوشتیم که... اظهار این مطلب تقریر عدم رضایت آنان به حکم خداست، و اینکه به داوری حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) راضی شدند (چنانکه گفتیم) برای این بوده است که از حکم تورات فرار کنند.

«أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ» مجمل است و محتاج به بیان «یعنی» نفس مرد در مقابل مرد و عبد در مقابل عبد و مؤنث در مقابل مؤنث است، یا اینکه حکم تورات عام است (یعنی تفاوتی ندارد هر که کسی را کشت باید کشته شود).

«وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ» یعنی باید قصاص انجام شود. البته هر فقره از آیه محتاج به تقدیر دیگری نیز هست و آن این است که نفس در مقابل نفس کشته می شود و چشم در مقابل چشم درآورده می شود و هكذا...

«فَن تَصَدَّقَ بِهِ» پس کسیکه به قصاص تصدق کند یعنی از قصاص بگذرد و به صدقه (دیه) راضی شود.

«فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ» که آن دیه كفاره‌ی گناهانش می باشد.
«وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» و

۱- تفسیر الصافی ۲: ص ۴۶- تفسیر البرهان ۱: ص ۴۷۸ / ح ۲

هر که به آنچه که خدا نازل کرده است حکم نکند از ستمکاران خواهد بود. این موضوع را سه مرتبه تکرار نمود برای اینکه کمال اهمیت آن را برساند زیرا حکم به ما انزل الله چنانکه دانستی معیار تمام حرکات و سکانات و مصحح عبارات و سیاسات است و به وسیله‌ی آن معاش و معاد استوار می‌شود، و نیز تکرار برای این است که جمله‌ی اوّل ناظر به امت محمد ﷺ است زیرا که خطاب در قول خدا: «فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ تَاْخِرُ الْآيَةِ» به امت محمد ﷺ است، و جمله‌ی دوّم ناظر به احکام تورات و اهل آن است، و جمله‌ی سوّم ناظر به احکام انجیل و اهل آن است.

«وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَرِهِمْ» یعنی آثار نبیین و ربانیین و احبار که حکم به تورات می‌کردند، از پی آن فرستادیم.

«بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا» عطف است بر جمله‌ی «فیه هدی و نور» چون آن جمله حال است و محلاً منصوب، و آن را تکرار نمود چون اوّلی «حال» از عیسی علیه السلام است و دوّمی از انجیل.

«لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى» تکرار بدان جهت است که اوّلی به اعتبار اجزاء است و دوّمی به اعتبار مجموع، و نیز اوّلی وصف است به اعتبار معانی موصوف و دوّمی وصف است به اعتبار لفظ آن اگر چه اینجا هم باز به اعتبار معانی است و تأکید نیز مطلوب است.

«وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ» و این پندی است برای پرهیزگاران زیرا که وعظ (پند) نوعی نسبت است بین پند دهنده و پند گیرنده و کسی که پند نگیرد اندرز برای او پند نیست، و متقین کسانی هستند که اندرز برای آنان پند است.

«وَلِيَحْكُمُ» به صورت امر، و با کسر لام و فتح میم نیز خوانده شده است.

«أَهْلُ الْأَنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» وصف کردن آنان گاهی به کفر است و آن عدم اقرار به خدا یا به دین خداست، و گاهی به ظلم است و آن دادن حق است به غیر مستحق و منع کردن حق از مستحق، و گاهی به فسق است، و آن خارج شدن از طریق عقل و شرع می‌باشد. و این بدان جهت است که آنها هر سه وصف را دارند و به آنها متصف هستند، و برای اینکه آنها در نهایت رسوائی، را دارند و به آنها متصف هستند، و برای اینکه آنها در نهایت رسوائی، رسوا هستند و برای اینکه اوّلی نسبت به امت محمد ﷺ است و چون رسالت و کتاب و احکام او شریف‌تر است منحرف از احکام او و حاکم به رسالت و کتاب و احکام کافر نامیده شده است، تا مشعر به این باشد که منحرف از احکام او از جهت شرافتی که دارد حالش از همه بدتر است، و دومی نسبت به یهود است، و چون کثرت در آنها غلبه دارد ظلم که اضافه‌ی به غیر است در آنها ظاهرتر و روشن‌تر است. و سومی نسبت به نصاری است و چون وحدت در آنها ظاهرتر است خروج از طریق وحدت که همان فسق است به حال آنها مناسب‌تر است.

بدان که مقصود از حکم به تورات و حکم به انجیل حکم در مطلق سیاسات و عبادات نیست، زیرا آن دو به وسیله‌ی محمد ﷺ و کتابش نسخ شده‌اند، بلکه مقصود حکم به کتاب و انجیل است به اعتبار آنچه که در آن دو ثبت شده است از قبیل بعثت نبی ﷺ و آثار و علاماتش. و مهمترین مقصود کنایه از امت است در حکم به قرآن در باره‌ی خلافت علیّ علیّه السلام پس غفلت مکن.

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ» و این کتاب را به سبب حق، یا متلبس به حق، یا همراه حق فرو فرستادیم. در گذشته بیان شد که حق در امثال اینجاها عبارت از ولایت کبری است.

«مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ» که تصدیق کننده‌ی همه آن چیزهایی است که از جنس کتابهای نازل شده و نبوت‌های گذشته است.

«وَمُهِيمِنًا عَلَيْهِ» یعنی مراقب آن کتاب است تا از تغییر حفظ کند، و آنچه را که از آن کتاب پنهان می‌دارند ظاهر سازد و نبوت‌های گذشته را تصدیق نماید، و «مهیمن» از اسماء خدای تعالی است و به معنی رقیب و حافظ و امانت‌دار و امین و شاهد است.

«فَأَحْكُم بَيْنَهُم» پس بین امت خود، یا بین اهل کتاب - اگر حکم بین آنها را اختیاری کردی - حکم کن. مقصود کنایه از امت و حکم آنان است.

«بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ» به آنچه که خداوند در باره‌ی علی علیه السلام نازل کرده است.

«وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ» و از هوس آنها پیروی مکن، در حالی که کتاب و نبوت برای تو آمده است که آن دو صورت حق است، و حق عبارت از ولایت است.

«لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً» یعنی برای هر فرقه و امتی از شما شریعتی بر حسب قالب قرار دادیم، و تأخیر «منکم» برای اشاره به این است که شریعت مخصوص هر امتی از اختلاف استعداد آنها ناشی شده است.

«وَمِنْهَا جَا» یعنی راه واضح به حسب قلب، و «شرعة» راه آب است که جمیع خلق به طور مساوی وارد آن می‌شوند، و احکام قالبی در هر امت و

شریعت راه به آب حیات است، و جمیع امت در آن مساوی است و «منهاج» از نهج الامر وقتی که واضح باشد، و مراد طریق واضح از قلب به حق است، و آن به منزله‌ی تعلیل سابق است، یعنی از شریعت مخصوص خودت به واسطه‌ی شرایع آنان تجاوز نکن، زیرا شرایع آنان مخصوص خود آنها بود و برای تو شریعت مخصوص خودت است.

«وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً» که اگر خدای خواست يك امت متفق بر يك طریق بدون اینکه شریعتی نسخ گردد و شریعت دیگری تجدید شود، قرار می‌داد.

«وَلَكِنْ» ولیکن شما را امت‌های مختلف قرار داد «لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ» تا بدانچه از شرایع جدید به شما داده است، بیازماید زیرا که قبول آنچه که عادت و الفت به او پیدا شده است. برای نفس آسان تر است، و به سبب آن صدق ایمان ظاهر نمی‌شود. به خلاف آن چه که غیر مألوف است و عادت به آن پیدا نشده است. که قبول چنین شریعتی نمی‌شود مگر از صدق ایمان به کسی که آن دین را آورده است.

«فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ» یعنی وقتی دانستید که اختلاف امت‌ها برای امتحان شماست پس به کارهای خیر سبقت بگیرید و کارهایی که خداوند بر زبان پیامبرش به آنها امر کرده است انجام دهید. نه عادت‌هایی که از گذشتگان گرفتید، یعنی کارهای خیر را بگیرید در حالی که بر نفوستان سبقت می‌گیرید، زیرا نفس‌هایتان شما را به عادت‌ها امر می‌کند، یا بر دوستانتان سبقت بگیرید تا گوس سبقت را ببرید.

«إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا» که بازگشت جملگی شما به اوست چه

پیشینیان و چه آیندگان، چه کسی که امر خدا را گرفته و چه کسی که به عادت آن را اخذ کرده باشد. این عبارت تعلیل قول خداست که می‌فرماید: «فاستبقوا الخیرات» و وعد و وعید برای هر دو گروه است.

«فَیَنْبِئُکُمْ بِمَا کُنْتُمْ فِیهِ تَخْتَلِفُونَ» پس شما را به آنچه که از حق و باطل و امر و عادت در آن اختلاف داشتید آگاه می‌کند، و این نیز کنایه از ولایت و اختلاف آنها در ولایت بعد از رسول ﷺ است.

«وَأَنَّ أَحْکَمَ بَیْنَهُمْ بِمَا أُنْزَلَ اللَّهُ» بعضی گفته‌اند عطف بر «کتاب» یا بر «حق» است، به این نحو که «آن» را مصدریّه قرار دهیم، و دخول «آن» مصدریّه بر فعل امر نادر است و غیر فصیح، بلکه «أ» در اغلب موارد برای تفسیر می‌آید مخصوصاً اگر بعد از کلمه‌ای قرار بگیرد که در آن معنی قول باشد و در کلام فصحاء به عنوان و عطف بر معنی زیاد و شایع به کار می‌رود.

بنابراین یا باید عطف بر «مصدقاً» به اعتبار معنی آن باشد، یعنی بر تو کتاب را فرو فرستادیم تا اینکه آنچه در برابر تو و حکم من است تصدیق نمایی پس «ان» برای تفسیر انزال آمده زیرا در آن معنی قول وجود دارد، چونکه فعل انزال هر گاه به لفظ نسبت داده شود به معنی قول می‌باشد.

محتمل است که «و ان احکم» به تقدیر «أمرنا» باشد که عطف بر «أنزلنا» بشود و باز «آن» تفسیریّه می‌شود، و تکرار امر به حکم بما انزل الله برای تأکید است و یا برای این است که یکی از آن دو در مورد زنای محصنه و دیگری در باره قتلی است که بین آنها واقع شده است،

چنانکه از امام باقر علیه السلام روایت شده است که امر به حکم بین آنها بدان جهت تکرار شده است که آن دو، دو حکم هستند و به هر دوی آنها امر شده

است، زیرا که آنها در مورد زناى زن و مرد محصنه از پیامبر و کتاب خود داوری خواستند و در مورد قتلى که بین آنها واقع شده بود به پیامبر ﷺ مراجعه کردند.

«وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ» از خواهشهای ایشان پیروی مکن و مواظب باش که تو را منصرف نکنند «عَنْ مَبْعُضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ» از برخی از آنچه خدا بر تو نازل کرده است پس اگر برگردند بدان که خداوند می‌خواهد به نسبت بعضی از گناهان آنها را عقوبت کند، زیرا که آنها گناهان زیادی دارند و روی آوردن به تو موجب سقوط عقوبت آنان است و روی گردانیدن از تو دلیل این است که خداوند عقوبت آنها را به سبب بعضی از گناهانشان اراده کرده است.

«وَإِنْ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ» همانا بسیاری از مردم فاسق هستند، یعنی خارج از طریق حق هستند و آن کنایه از امت است که از امر پیامبر درباره ولایت علی (علیه السلام) سرپیچی کردند اما اگر نزول آیه درباره‌ی اهل کتاب باشد، جهت دلداری رسول ﷺ است که از روی گردانیدن آنان تأسّف نخورد و از جهت نافرمانی آنها اندوهناك نشود.

«أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ» آیا با وجود این دین کامل، باز هم حکم جاهلیت را می‌خواهند؟ این سخن مؤید وجه کنایه است، زیرا توبیخ امت بعد از تصدیق رسول بر طلب حکم جاهلیت جا دارد ولی توبیخ کسانی اصلاً تصدیق نکرده‌اند جا ندارد.

«وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ» «لام» لام